

# بررسی شخصیت‌پردازی سیمرغ در حماسه و عرفان

فرحناز فرهادی\*

دکتر علی اصغر حلبی\*\*

## چکیده

یکی از زیرمجموعه‌های دانش «زیبایی‌شناسی محتوا»، شخصیت‌شناسی است و از بهترین نمونه‌های تحلیل‌های شخصیت‌شناسی، اسطوره‌های ایرانی هستند که سالیان متمادی در عرصه متن‌های آیینی، حماسی و عرفانی به ظهور رسیده‌اند و به جهت سیرتطور خارق‌العاده، دیرینگی و باورپذیری‌شان، شخصیت‌پردازی‌هایی ویژه دارند. از میان این اسطوره‌ها، «سیمرغ» به دلیل ماهیت مقدس، رمزآلود و چندچهره‌ای که دارد بیش از همه می‌تواند دریافت‌های زیبایی‌شناسانه را بازتاب دهد و به آیین تمام‌نمای اسطوره‌های ایرانی بدل شود. تا جایی که به گفته جوزف کمبل، اسطوره‌شناس معاصر، به موجودی تبدیل می‌شود که انسان‌ها می‌توانند به راحتی از وی رهنمود پذیرند. جستار پیش رو می‌کوشد تا سیر تطور شخصیت سیمرغ را در گذر از حماسه به عرفان مشخص سازد. در این راستا، عناصر شخصیت‌شناختی، رفتار و گفتار این اسطوره بررسی می‌شود و آنچه به او نسبت داده شده یا در توصیفش آمده، مورد مذاقه قرار خواهد گرفت. دستاورد پژوهش، سیمرغ را شخصیتی چندوجهی معرفی می‌نماید که می‌توان آن را قهرمان یا خدایگان «باروری - نوزایی» خواند.

**واژگان کلیدی:** زیباشناسی محتوا، شخصیت‌پردازی، سیمرغ، حماسه، عرفان و دوزمیل.

---

\* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران. ایران.

Email: FarhaFar61@yahoo.com

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران. ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Ali.Halabi@iauctb.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۸

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱

## مقدمه

زیبایی‌شناسی<sup>۱</sup> در دیدگاه مکت‌ها، فرهنگ‌ها و اقوام و افراد متفاوت به اشکال گوناگونی تعریف می‌شود. لذا نمی‌توان یک تعریف واحد و جهان‌شمول از آن ارائه کرد. چندین فیلسوف برجسته تاریخ از جمله بورک، کانت و هگل نظریاتی پیرامون زیبایی‌شناسی مطرح کرده‌اند؛ مثلاً هگل معتقد بود تاریخ زیبایی‌شناسی شامل سه دوره است: دوره استیلای ماده بر اندیشه، دوره تعادل ماده و اندیشه و دوره غلبه اندیشه بر ماده. در این جستار، این تعریف برای زیبایی‌شناسی برگزیده شده است: «زیبایی‌شناسی یا جمال‌شناسی، بحث‌هایی است که به مطالعه ماهیت هنر و جایگاه آن در تجربه بشری و همچنین معیارهای قضاوت در مورد زیبایی می‌پردازد.» (میرصادقی، میمنت، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

در عصر جدید، زیبایی‌شناسی بر دو اصل بنیاد شده است: زیبایی‌شناسی «محتوا» و «صورت». در زیبایی‌شناسی محتوا ذهن به اجبار خود را معطوف به سطح بالاتری از ادراک می‌کند تا از تحریکاتی به ظاهر غیرمنظم و مغشوش، موفق به کشف یک نظم نسبی گردد. در روند ادبیات، از زمان پیدایش تا کنون، از جمله عناصری که ذهن را به چنین چالشی می‌کشد شخصیت‌شناسی است که خود در پرتو شخصیت‌پردازی به دست می‌آید. دانش شخصیت‌شناسی، می‌تواند در بازه‌های متنی بسیاری صورت گیرد: در یک شعر یا داستان، در یک اثر ادبی یا در چند اثر ادبی مرتبط.

گوردون آلپورت<sup>۲</sup>، از اولین نظریه‌داران شخصیت‌پردازی، می‌گوید: «شخصیت، سازمان پویایی از سیستم‌های روانی - تنی فرد است که رفتارها و افکار خاص او را تعریف می‌کند.» (راس، ۱۳۷۳: ۱۸) و تُرمان.ل. مان<sup>۳</sup>، روان‌شناس بنام معاصر بر این باور است که: «شخصیت هر فرد، همان الگوی کلی یا هم‌سازی ساختمان بدنی، رفتار، علایق، استعدادها، توانایی‌ها، گرایش‌ها و صفات دیگر او است. به این ترتیب می‌توان گفت که منظور از شخصیت، مجموعه

1 Aesthetics

2. Gordon Willard Allport

3. Munn, Norman Leslie

یا کل خصوصیات و صفات فرد است.» (کریمی، ۱۳۷۰: ۷) همچنین شخصیت را می‌توان به دو جنبه ظاهری و حقیقی بخش کرد. شخصیت ظاهری آن است که شخص در گفتار و کردار خود ارائه می‌دهد؛ اما شخصیت حقیقی را در پاسخ به دو پرسش می‌توان شناخت: نخست این‌که فرد در شرایط بحرانی چه تصمیماتی می‌گیرد؟ دوم این‌که از درون و از ژرفنای وجود کیست؟ یعنی کدام صفات بیشتر از وی بروز می‌کند. (رک مک‌کی، ۱۳۸۲: ۲۴۶) میرصادقی شخصیت‌پردازی را این‌گونه تعریف می‌کند: «شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که که برای خواننده در حوزه داستان مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی می‌خوانند.» (میرصادقی، جمال، ۱۳۸۵: ۸۴)

با توجه به آنچه ذکر شد، بهترین نمونه شخصیت‌پردازی را می‌توان در متن‌های حماسی و عرفانی مشاهده کرد. از ابرقهرمانان و قهرمانان و ضدقهرمانان گرفته تا سالکان و عارفان و اولیای حق، از شهریاران و شهزادگان و شهبازان گرفته تا سپاهیان ساده و رنگ‌باخته، و از خدایان و آدمیان گرفته تا جانوران اهورایی و اهریمنی، همه و همه بستری مناسب برای **شخصیت‌شناختی** و عناصر آن به شمار می‌آیند.

از این میان، اسطوره‌ها به دلیل ذات رمزگونی و دیرینگی‌شان، ماهیتی شاخص‌تر و تاثیرگذارتر دارند. بهمن نامورمطلق در مقدمه کتاب «درآمدی بر اسطوره‌شناسی» می‌نویسد: «تعریف اسطوره و گونه‌شناسی اسطوره... به تنهایی موضوعی دشوار، حتی بسیار دشوار، محسوب می‌شود.» (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۱۳) او در همین کتاب، برای اسطوره تعریف ژیلبر دوران، اسطوره‌شناس فرانسوی را برمی‌گزیند. دوران می‌گوید: «اسطوره عبارت است از الگوهای تکرار شونده روایت‌دار در یک فرهنگ.» (همان: ۲۵) این الگوهای تکرار شونده روایت‌دار در پهنه ادب فارسی بسیارند و در سیر تطوّر خویش گاه از اصل به دور افتاده و گاه بی‌کم و بیشی به حیات خویش ادامه داده‌اند. تاریخ پر فراز و نشیب و طولانی این مرز و بوم، تضادهای جغرافیایی، اندیشه‌ها، باورها و سنت‌های کیش‌ها و ادیان مختلف، چون زروانی،

مهرپرستی و زرتشتی، همه خاستگاهی شگرف برای اسطوره‌پردازی بوده‌اند. شخصیت اسطوره‌ها و ماهیت آنها از میان نمی‌رود و با تغییراتی در طی زمان باقی می‌ماند. اسطوره همیشه پیام و کنش یا کارکرد خود را حفظ می‌کند از این رو، بسیاری از اسطوره‌های ایرانی، پس از اوج و فرود در حماسه، با تغییراتی در عرفان ظاهر شده، به حیات ادامه می‌دهند. آنچه به دگردیسی اسطوره‌ها کمک می‌کند بیان رمزی آنها است. به گفته ابوالقاسم اسماعیل‌پور: «اگر اسطوره فاقد بیان رمزی باشد، اسطوره نیست و تنها ارزش فولکلوریک و قوم‌شناسی دارد.» (اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۳۲)

از میان اسطوره‌های ایرانی، جانوران اسطوره‌ای شخصیت‌پردازی شگرف‌تری دارند. آنها باورپذیر و قابل درک‌اند و نقشی ویژه در روند داستان‌ها ایفا می‌کنند. حیوانات از دیرباز نقش ویژه‌ای در زندگی آدمیان داشته‌اند و نیاز انسان به هم‌بستگی با طبیعت و عناصر آن، او را به نزدیک‌شدن به جانوران هدایت کرده است. افزون بر این، هم‌دستی جانور در زندگانی بشر به سبب خویشاوندی حاضر در سرشت این دو موجود، بیشتر و استوارتر است. (رک دورکیم، ۱۳۸۴: ۳۲۱) جوزف کمبل<sup>۱</sup>، اسطوره‌شناس بنام معاصر، در کتاب «تو، آن هستی» می‌گوید: «در جوامع ابتدایی، کانون هیبت و بزرگی، ظاهر خارق‌العاده جانوری بود که متفاوت از دیگر اعضای گونه‌اش، عمل می‌کرد یا نوع خاص جانوری بود که باید هوشمند و درخشان باشد و شکلی عجیب و چشم‌گیر در طبیعت داشته باشد.» (کمبل، ۱۳۹۴: ۵ - ۳۴) نیز وی در کتاب «قدرت اسطوره» می‌گوید: «نگرش مذهبی نسبت به اصل حیوان، با حرمت و احترام همراه است و حتی گاه فراتر از این رفته و به فرمان‌برداری در مقابل الهامات حیوان می‌رسد. انسان‌ها، از حیوانات رهنمود می‌گیرند و حیوان به الگویی برای نحوه زیستن ایشان تبدیل می‌شود.» (کمبل، ۱۳۷۷: ۲ - ۱۲۱) نیز یونگ<sup>۲</sup>، فیلسوف و روان‌شناس سوئیسی، حیوانات را به‌طور معمول نماد زندگی غریزی انسان می‌داند. (رک یونگ، ۱۳۸۹: ۳۰ - ۲۲۹)

1. Joseph Campbell  
2. Carl Gustav Jung

بهترین نماد برای آنچه کمبل و یونگ گفته‌اند، اسطوره سیمرخ است. «توتمی» مقدس و رمزآلود که شخصیت‌پردازی شگفت‌آن، او را در زمره مهم‌ترین شخصیت‌ها و عناصر اساطیری و آیینی درمی‌آورد.

**شایان مذاقه** است به طور معمول هرگاه سخن از **زیبایی‌شناسی** می‌رود بیشتر منظور زیبایی‌شناسی صورت است. اما در جستار حاضر، منظور از آن، زیبایی‌شناسی محتوایی است که گامی فراتر نهاده، بیش از توجه به آرایه‌ها، صنایع ادبی و ظاهر نوشته، به روند رویدادها و عناصر درونی و پیچیده فرامتنی می‌پردازد.

همچنین هنگامی که درباره عناصر شخصیت‌شناختی صحبت می‌کنیم، بی‌درنگ تقسیم‌بندی آشنا و مرسوم انواع شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی که بیشتر بر پایه کتاب «عناصر داستان» جمال میرصادقی است، به ذهن متبادر می‌شود. نویسندگان این مقاله، ضمن ارج نهادن به پژوهش‌هایی که بر این اساس نگاشته شده، پس از بررسی کارکرد ارزشمدارانه شخصیت‌پردازی اسطوره‌ای، **رویکردی جدید** برگزیدند، زیرا تحلیل شخصیت قهرمان اسطوره-ای، دیدگاهی اسطوره‌شناسی می‌طلبد. این نوآوری‌ها پیش از این نیز روی داده‌اند. (حسن‌لی و پیرصوفی، ۱۳۹۶: ۶۸) نیز ذهن خواننده آشنا به مطالعاتی از این دست است

پس، از میان رویکردهای شش‌گانه مهم و تاثیرگذار اسطوره‌شناسی، باور ژرژ دومزیل<sup>۱</sup> فرانسوی، موسوم به نظریه «کنش‌گرای سه‌گانه» انتخاب شد تا از این دیدگاه، شخصیت سیمرخ در حماسه و عرفان به طور کامل نمایان شود و روند و سیر تطور آن مشهود گردد. زیرا تاکنون هیچ اسطوره‌شناسی همانند او به اسطوره‌های هند و اروپایی و به ویژه اسطوره‌های ایرانی نپرداخته است.

این پژوهش می‌کوشد تا به عنوان زیرمجموعه‌ای از زیبایی‌شناسی محتوایی، سیر تطور و نحوه شخصیت‌پردازی سیمرخ را نمایان سازد. از این رو، ردپای این اسطوره را در اوستا، متن‌های پهلوی، شاهنامه فردوسی، متن‌های حماسی پس از شاهنامه، متن‌های اشراقی - عرفانی

1. Georges Dumezil

و منطق الطیر عطار پی می‌گیرد. همچنین، برای هر مرحله، شاهد مثال‌هایی ذکر می‌گردد و ابیات و روایات تحلیل می‌شوند. سرانجام پس از افکندن نگاهی اجمالی به نظریه قهرمان‌ها یا خدایگان‌های سه کنش دوزمیل، شخصیت و ماهیت فرجامین سیمرغ به دست می‌آید.

### طرح مسأله

در زیبایی‌شناسی محتوایی، دانش شخصیت‌شناختی جایگاهی ویژه دارد. شخصیت‌پردازی اسطوره‌های راستین چه در ادب حماسی و چه ادب عرفانی این مرز و بوم، هرچند ناخودآگاه صورت پذیرفته، اما بسیار چیره‌دستانه و قابل مذاقه است. مسأله اصلی این پژوهش، روشن کردن سیمای شخصیت‌شناختی یکی از این اسطوره‌ها، در گذار از عرصه حماسه به وادی عرفان است. این جستار در پی اثبات این فرضیه بر می‌آید که شخصیت‌پردازی سیمرغ، از جهات مختلف نمایشی و داستانی بسیار دقیق بوده و او قهرمانی است بلامنازع که می‌تواند ابرقهرمان یا خدایگان شگفت‌نوزایی - پیشه‌وری در ادب فارسی باشد.

### روش، سؤال و هدف پژوهش

این جستار می‌کوشد تا با تکیه بر رهیافتی منطقی و با بهره‌گرفتن از شیوه تحلیل شخصیت، اسطوره سیمرغ را بسنجد و ضمن روشن کردن مسیر تطور این اسطوره از پیش از حماسه تا عرفان، به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- ۱- چه رویدادهایی در شخصیت‌پردازی سیمرغ، نقش اساسی دارند؟
- ۲- سیمرغ در گذر از حماسه به عرفان چه ویژگی‌های شخصیت‌شناختی برجسته‌ای دارد؟ شناخت این اسطوره، چپستی، چرایی و چگونگی آن، به شناخت بهتر مردمان این سرزمین می‌انجامد و می‌تواند چراغی فرا راه ایران‌پژوهان روشن نماید.

### پیشینه پژوهش

هرچند درباره زیبایی‌شناسی تحقیقات بسیاری صورت پذیرفته است، اما بیشتر آنها درباره زیبایی‌شناسی صورت بوده و کمتر به زیبایی‌شناسی محتوا توجه شده است. پژوهش‌های انجام-

شده نیز، هرچند درخور توجه‌اند اما آن انسجام و پیوستگی را نداشته به موضوع اسطوره‌ها نیز نپرداخته‌اند. از سویی دیگر، درباره پیوند حماسه و عرفان نیز تحقیقات مستقلی صورت گرفته‌است و آثاری چون «آیین آینه‌ها» نوشته حسینعلی قبادی، «انسان آرمانی و کامل در حماسه و عرفان» نوشته حسین رزمجو و «عرفان در شاهنامه» اثر یدالله قائم‌پناه، به مقایسه بن‌مایه‌های مشترک حماسه و عرفان پرداخته، ویژگی‌های انسان کامل در این دو نوع بزرگ ادبی را نشان داده و اشاره وار به رابطه میان اسطوره‌های شاهنامه و برخی متن‌های عرفانی نظر افکنده‌اند؛ اما به دنبال بررسی شخصیت اسطوره سیمرغ در داستان طولانی حیاتش، از ادب حماسی به ادب عرفانی نبوده‌اند. همچنین، هرچند به بررسی شخصیت‌پردازی اسطوره‌ها در شاهنامه فردوسی پرداخته شده‌است (رک رسائی و عباس‌پور اسفدن، ۱۳۹۹) و اندیشمندان بسیاری از جمله بهمن نامورمطلق و بهروز غریب‌پور اسطوره‌های ایرانی را از دیدگاه دومزیل سنجیده‌اند اما تاکنون کتاب، رساله یا مقاله‌ای، از این دیدگاه، به تحلیل عناصر شخصیت‌پردازی اسطوره سیمرغ نپرداخته است. از این رو انجام پژوهشی روشمند، در این زمینه، ضروری به‌نظر می‌رسید.

## بحث و بررسی

زیبایی‌شناسی محتوایی و شخصیت‌پردازی یک اسطوره زمانی انجام می‌شود که شخصیت آن، در پیرنگ داستانش بازتاب یافته او را واقعی جلوه دهد تا از سوی آحاد مردم پذیرفته شده، با او هم‌ذات‌پنداری کرده و حتی با او همدردی کنند. (رک میرصادقی، جمال، ۱۳۸۵: ۵ - ۸۴)

نخستین گام برای رسیدن به این امر، بررسی مرحله به مرحله زندگی آن اسطوره است: نام سیمرغ در اوستا، بندهشن، مینوی خرد و چندین کتاب آیینی دیگر آمده‌است. این مرغ آیینی و اسطوره‌ای به نام‌های گوناگونی خوانده می‌شود و گاه با «سیرنگ»، «شاهین» و «عنقا» یکی می‌گردد. یکی بودن سیمرغ با سیرنگ قابل پذیرش و اثبات است و عنقا نیز در متون متأخر جایگزین سیمرغ شده‌است هرچند خویش‌کارهای این دو دیگرگون است؛ اما درباره یکی بودن شاهین و سیمرغ اختلاف نظر هست. گاه به نظر می‌رسد در روایات مختلف از فرهنگ‌های گوناگون اختلاف خاصی میان ویژگی‌ها و هیأت این مرغان وجود ندارد یا اگر دارد

بسیار اندک است. در برخی موارد نه وجوه افتراق که وجوه تشابه میان پرندگان و مرغان اساطیری ملاک همسان‌نگاری ایشان با سیمرغ گردیده‌است. مثلاً واحد دوست معتقد است: «سین» در اساطیر ایران که به شکل «سنن» نیز آمده‌است به معنای شاهین بوده و نباید با حذف «ن» از آخر آن، به شکل «سی» به کار رفته و ریشه‌یابی شود. زیرا کلمه‌های هم‌ریشه آن مانند «سیندخت» در شاهنامه و کتب دیگر اساطیری مؤید این امر است که سین یا سنن یک تک واژه از کلمه «مرغوسنن» شمرده می‌شود. (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۲۹۹) اما می‌دانیم که «سین» در اساطیر سومری، نخستین کودک «انلیل» و «ننلیل» است که خدای ماه بود (رک رضی، ۱۳۸۹: ۱۷۶) و از میان فرزندان ایشان، تنها تنی بود که به میان دوزخ افکنده نشد. (همان، ۱۷۷) این امر که در ریگ‌ودا «سیننا» (لقب خدا) با سیمرغ شباهت دارد و به شاهین ترجمه می‌شود (جلالی-نایینی، ۱۳۴۸: ۱۰ - ۹) یا این موضوع که شاهین و عقاب در میان اقوام دیگر از تقدس برخوردار هستند، این احتمال را زیاده‌تر می‌کند که بتوان سیمرغ را شاهین یا عقاب فرض کرد. اگرچه با وجود این مطالب، باز هم نمی‌توان به شکل صریح سیمرغ را با آن دو پرنده یکی دانست. این امر، خود در اسطوره‌ای شدن این پرنده ریشه دارد. در «بهرام‌یشت» نیز از مرغی به نام «وارغن» یاد می‌شود که شباهت‌هایی با سیمرغ دارد. هرچند برخی این دو را یکی ندانسته‌اند؛ مثلاً هاشم رضی وجود تفاوت‌های این دو را بیش از آن می‌بیند که بتوان آنها را یکی دانست (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۵؛ و رضی، ۱۳۸۱: ۱۲۵۲) و دلیل آورده که این امر از این رو مورد پذیرش نیست که در اوستا بازگیری فرّه ایزدی به وسیله وارغن انجام می‌شود اما در شاهنامه سیمرغ عهده‌دار چنین کاری نیست. (همان)

نیز، برخی برای سیمرغ، اصل و ریشه‌ای غیر ایرانی در نظر گرفته‌اند. مثلاً کویاجی سعی دارد سیمرغ را به افسانه‌های سکایی مربوط سازد و به دلیل خویشاوندی این افسانه‌ها با افسانه‌های چینی نمونه سیمرغ را در اسطوره‌های چینی و داستان پرندگان ایشان بیابد. به نظر می‌رسد به دلیل دخالت سیمرغ در داستان‌های مربوط به سیستان و سکایی‌هایی چون زال و رستم، استدلال‌ات او قابل تأمل باشد. (کویاجی، ۱۳۷۸: ۲۲، ۲۴، ۷۸ و ۱۲۰) کویاجی در یکی از



صفحات (همان: ۷۸) از کوه آپارسن، به‌عنوان کوهی یاد می‌کند که پرنده سترگ سننا بر بالای آن لانه دارد. او بر آن است که داستان‌های مربوط به سیمرغ مطابق داستان‌های چینی است. (رک همان: ۸۰ - ۷۰)

اینک عناصر شخصیت‌شناختی سیمرغ را در حماسه و عرفان بررسی می‌کنیم. با این توضیح که برای پرهیز از اطناب ممل از آوردن شاهد مثال‌های بسیار خودداری می‌شود.

### سیمای تطوّر شخصیت سیمرغ

این بخش بر سه محور استوار است:

- ۱- شخصیت سیمرغ پیش از حماسه؛
- ۲- شخصیت سیمرغ در حماسه؛
- ۳- شخصیت سیمرغ در عرفان.

### ۱- شخصیت سیمرغ پیش از حماسه

#### ۱-۱- سیمرغ در اوستا

ریشه واژه سیمرغ در اوستا، «مرغو سننه»<sup>۱</sup> است (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۵) و آن، مرغی زیرک و خردمند است که اسم‌های گوناگونی مانند «امرو» و «کامرو» دارد. در یشت سیزدهم و در فقره‌های بیست و پنجم، سیزدهم و نود و هفتم سیمرغی به نام «اهومشتوت»، اولین معلم و مربی بشر معرفی شده‌است؛ هم‌چنین محافظت و نگهداری یکی از درخت‌های اوستا، یعنی درخت «ویسپوبیش» یا درخت «همه تخمه» که در میان اقیانوس «فراخکرت» قرار دارد، به سیمرغ واگذار شده‌است. هم‌چنین «سئن» در اوستا، در فروردین‌یشت، هم در فقره نود و هفتم و هم در فقره صد و بیست و ششم، به عنوان نام شخصی حکیم و روحانی نیز استفاده شده‌است و در دینکرد هفتم و نهم، نام او در پیروان و شاگردان زرتشت آمده‌است. (رک اوشیدری، ۱۳۸۶: ۳۱۶) نیز، آشیانه او در اقیانوس «فراخکرت» است:

1. mereghu saena

«و توای رشن پاک، در بالای آن درختِ سیمرغ، که در وسط دریای فراخکرت برپاست، آن {درختی که} دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را «ویسپوبیش» (همه را درمان‌بخش) خوانند و در آن تخم‌های تمامی گیاه‌ها نهاده شده‌است، ما تو را به یاری می‌خوانیم.» (یشت‌ها، پورداوود: ۵۷۵)

او در جایی دیگر، فرشتهٔ عدالت است:

«زمانی بود که ما فرشته عدالت (رشن) را از آشنایان سیمرغ به یاری می‌طلبیدیم.»

(همان: ۸۰)

برخی، بین مصداق واقعی «سئن» اوستایی و حضور آن در بخش اول واژهٔ سیمرغ، ارتباط می‌یابند. گفته شد که «سئنه» یا «سائنا»، یکی از خردمندان و روحانیون عهد باستان و زمان زرتشت است که پزشکی می‌دانست و در آن زمان به مداوای بیماران شهرت یافته بود. این سیمرغ می‌تواند انعکاس شخصیت وی در اوستا باشد. از این منظر، سیمرغ صورت اسطوره‌ای شده و ماندگار «سائنا»ی تاریخی است. زیرا انسان واقعی، به صرف انسان بودنش، چندان توان اسطوره‌ای شدن ندارد پس به کسوت حیوانات در می‌آید تا اسطوره شود. جنبهٔ پزشکی سائنا، در اوستا به درختی که سیمرغ بر بالای آن می‌نشیند، یعنی درخت ویسپوبیش، نسبت داده شده و در شاهنامه و متن‌های متأخر، به خود سیمرغ رسیده و او را در نقش یک پزشک چیره‌دست نمایان ساخته‌است. (رک رستگاررفسائی، ۱۳۷۹: ۵۸۷)

## ۱-۲- سیمرغ در متن‌های پهلوی

در متن‌هایی که از پهلوی میانه به دست ما رسیده‌است از دو شکل و تلفظ از این مرغ آگاهی داریم: «سن موروو»<sup>۱</sup> و «سنه موروک»<sup>۲</sup> که در «بندهشن» و «مینوی خرد»، افسانه‌اش با شرح و تفسیر مطابق معمول وجود دارد. به عنوان مثال در بندهشن، جانوران به چهار دسته تقسیم می‌شوند که از دستهٔ دوم، که پرندگان هستند، بزرگ‌ترینشان، «سیمرغ سه انگشت» است.

1. sen muruv

2. sene muruk

سیمرغ به پستان بچه را غذا می‌دهد و در دریای فراخکرت، زندگی می‌کند. (دادگی، ۱۳۹۰: ۸۱ - ۷۹) از دیگر سوی، مرغان به هشت دسته تقسیم می‌شوند:

«از آنکه بزرگ‌تر است تا آنکه کوچک‌تر است؛ و نیز در میان ایشان دو مرغ دارای طبیعت خاص، فراز آفریده شد که سیمرغ و شیکور است.» (همان: ۱۸۵)

در اینجا نیز سیمرغ از پرندگان خاص شمرده می‌شود. او بزرگ‌ترین پرندگان است که در متن بندهشن توجهی ویژه نسبت به او وجود دارد. در مینوی خرد، جایگاه او، درخت همه تخمه دورکننده غم است:

«آشیان سیمرغ، در درخت دورکننده غم بسیار تخمه است و چون از آن برخیزد، هزار شاخه از آن درخت برآید و چون بنشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخم از آن پراکنده شود.» (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۷۱ - ۷۰)

هرچند، خود این درخت دورکننده غم، در بندهشن در اقیانوس فراخکرد جای دارد. (به نقل از همان: ۱۱۴) نیز در «زادسپرم» توصیف این درخت و سیمرغ این چنین است:

«درخت در بر دارنده همه تخمه‌ها را در میان دریای فراخکرد آفرید که همه انواع گیاهان از آن رویند و سیمرغ در آن آشیان دارد. هنگامی که در آن به پرواز آید، تخم خشک را به آب افکند و آن تخم‌ها با باران باز به زمین باریده شوند و هوم سپید را در نزدیکی آن درخت آفرید که دشمن پیری و زنده‌گر مردگان و بی‌مرگ‌کننده زندگان است.» (همان)

### شخصیت سیمرغ در حماسه

بیش‌ترین حضور این اسطوره، در حماسه، یعنی در شاهنامه و دیگر متون حماسی به چشم می‌آید. این اسطوره، در این دوره پرشکوه خویش، در نقش‌های متعددی ظاهر می‌شود که شاید بتوان گفت پررنگ‌ترین آنها، در نقش یک «توتم»<sup>۱</sup> برای زال و خاندان اوست. توتم، جانور یا

1. Totem

گیاهی است که انسان‌ها و جوامع بدوی به آن اعتقاد دارند (رک آزادگان، ۱۳۷۲: ۱۵)، برای آن تقدس و سپندینگی خاصی قائل هستند و آن را دارای نیرو و قدرتی ماورایی می‌دانند. (رک همان، ۱۳۹۲: ۱۰۱) فروید<sup>۱</sup>، روان‌شناس و جامعه‌شناس بنام اتریشی، معتقد است: «توتم، حیوانی است بی‌آزار برای گروه خویش و خطرناک و وحشت‌آور برای دیگران؛ که در وهله نخست جدّ گروه و در وهله دوم فرشته حامی و نگهبان آن است. او برای آن گروه، پیام‌های غیبی می‌فرستد و درعین‌حال که برای دیگران خطرناک است، فرزندان خود را می‌شناسد و آنها را مصون نگاه می‌دارد. همین‌طور کسانی که توتم واحدی دارند این وظیفه مقدس را بر عهده دارند که توتم خود را نکشند و یا از بین نبرند و از گوشت آن نخورند و گرنه از مکافات عمل خود در امان نخواهند بود.» (فروید، ۱۳۶۲: ۱۹)

### سیمرغ در شاهنامه فردوسی

«اگر بگویم سیمرغ با سه بعد مینوی، انسانی، و جانوریش چشم‌گیرترین شخصیت سمبلیک و نمادین شاهنامه است، سخنی به گزافه نخواهد بود.» (واحددوست، ۱۳۷۹: ۲۹۱) این اسطوره در شاهنامه چهره‌ای دوگانه به خود می‌گیرد. چهره برتر وی، همان است که از آغاز حضور «زال» در شاهنامه، پا به عرصه حماسه می‌گذارد و تا جایی که رستم حضوری پررنگ دارد، هست و همیشه و هرجا نیاز به قدرتی فرابشری است، ظهور می‌کند. چهره‌های چندگانه او در شاهنامه عبارتند از: مادر و پرورش‌دهنده؛ حمایت‌گر زال و وابستگان او؛ پزشکی چیره‌دست؛ پیشگو و دانای رازهای نهران؛ راهنما؛ چهره‌ای پلید و اهریمنی.

### - در نقش یک مادر و پرورش‌دهنده

که به گاه پروراندن زال شکل می‌گیرد: سام، فرزند را سپیدموی و سرخ‌روی می‌بیند، برآشفته گشته، وجودش را تاب نمی‌آورد و فرمان می‌دهد وی را به البرزکوه افکنند تا هم از

1. Sigmund Freud

وی دورش گردانند و هم ننگ کشتن فرزند، بر پدر نماند. اما سیمرغ او را می‌یابد و چون فرزندان خویش می‌پرورد:

فرود آمد از ابر، سیمرغ و چنگ  
بزد؛ برگرفتش از آن گرم‌سنگ  
ببردش دمان تا به البرز کوه  
که بودش بدانجا کنام گروه

(فردوسی، داستان منوچهر: ۸۳-۸۲)

از این پس، «او مربی و پرورنده‌ای است که زال را با روح خرد آشنا می‌سازد. آموزگاری است که نیک و بد را به او می‌آموزد. آنچه این مربی به زال آموزش می‌دهد و می‌بخشد، سرمایه و نیروی کیفی و کمی اوست.» (مختاری، ۱۳۳۸: ۵ - ۱۷۴)

#### - در نقش حمایتگر

از اینجا، نقش حمایت‌گر و پشتیبان سیمرغ، برای زال و پسرش، ظاهر می‌شود و وی آن را در طول حماسه حفظ می‌کند. او پری از پره‌ای خود را به زال می‌دهد و وی را از همراهی و یآوری خویش هرجا و هر زمان که نیاز باشد، مطمئن می‌سازد و از فراز این دلبستگی، «سیمرغ پدر معنوی» (فراستی، حسن‌نژادکاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳) زال می‌شود:

... گرت هیچ سختی به روی آوردند  
ور از نیک و بد گفت و گوی آوردند،  
بر آتش برافکن یکی پرّ من  
بینی هم اندر زمان فرّ من

(فردوسی: ۱۳۸ - ۱۳۷)

#### - در نقش پزشکی چیره‌دست

برخی سیمرغ را همان «سئنه» یا «سائنا»، یار و همراه زرتشت می‌دانند که پزشکی می‌دانست و به مرور و گذر زمان، چهره‌ای اسطوره‌ای یافته‌است. در شاهنامه دو بار به طبابت سیمرغ اشاره می‌شود. در واقع، هربار که زال از پرورنده خویش یاری می‌جوید، او را برای درمان می‌طلبد. نخستین بار آنجا است که زال او را بر بالین رودابه می‌خواند. سیمرغ عملی خارق‌العاده را به جهان بشر آموزش می‌دهد و آن سزارین است.

به‌گفته نگارنده «حماسه در راز و رمز ملی»، «دستورات او به زال، به‌منظور توکد رستم، هم پزشکی است و هم ایزدی. او آمیزه‌ای است از جادو و خرد.» (مختاری، ۱۳۳۸: ۱۷۵) بار دوم که سیمرغ برای درمان فراخوانده می‌شود در جنگ رستم و اسفندیار است. رستم مجروح و رخس آسیب‌دیده و در شرف مرگ هستند. دیگر بار، سیمرغ چون پزشکی چیره‌دست بر بالین رستم می‌آید. سیمرغ در اینجا نیز مظهری از خردمندی و جادوی است؛ او یاری‌گر و جان‌بخش است و حکیم و خردمند. درست جایی که رستم و اطرافیانش از ادامه نبرد با اسفندیار ناامید شده و احساس ناتوانی می‌کنند، زال برای نجات جان رستم و بیش از آن برای نجات زابلستان، سیمرغ را فرامی‌خواند.

#### – در نقش پیشگو و دانای رازهای نهان

او چهار بار در این نقش ظاهر می‌شود. نخست از آمدن سام خبر می‌دهد که به دنبال فرزند است:

چنین گفت سیمرغ با پور سام      که‌ای دیده رنج نشیم و کنام  
پدر سام یل پهلوان جهان      سر افرازتر کس میان مهان  
بدین کوه فرزندجوی آمده‌است      تو را نزد او آبروی آمده‌است

(فردوسی، داستان منوچهر: ۱۳۰ - ۱۲۸)

دو دیگر زمانی است که چونان پیشگویی مطمئن از آینده رستم خبر می‌دهد:

کزین سرو سیمین بر ماهروی      یکی نره شیر آید و نامجوی

(همان، داستان منوچهر: ۱۴۸۱)

سه دیگر که از راز چشم‌های اسفندیار پرده بر می‌دارد و رستم را به راز کشتن وی آشنا می‌سازد و چهارم از فرجام شوم کسی که اسفندیار را بکشد آگاهی دارد و این را به رستم گوشزد می‌کند:

چنین گفت سیمرغ از راه مهر      بگویم کنون با تو راز سپهر  
که هرکس که او خون اسفندیار      بریزد، ورا بشکرد روزگار

(همان، اسفندیار: ۱۲۸۷ - ۱۲۸۶)

**- در نقش راهنما**

سیمرغ اصولاً همیشه در نقش راهنما ظاهر می‌شود؛ چه آن هنگام که در قالب پزشکی چیره‌دست به مداوای بیماران می‌پردازد و چه آن هنگام که رستم را به آوردن چوب گز و ساختن تیر از آن رهنمون می‌شود:

نیز خود او چگونگی پرتاب تیر را به رستم آموزش می‌دهد:  
 بزه کن کمان را و این چوب گز بدین گونه پرورده آب رز  
 ابر چشم او راست کن هر دو دست چنان چون بود مردم گزپرست

(همان: ۱۳۱۵ - ۱۳۱۴)

**- در نقش چهره‌ای پلید و اهریمنی**

تا بدین‌جا، سیمرغ چهره‌ای اهورایی و تا حدودی مادینه داشت. اما، در شاهنامه به چهره دیگری از وی نیز برمی‌خوریم. سیمرغ در شاهنامه با چهره‌های مختلفی رخ می‌نماید. در واقع، در پهنه ادب فارسی و در جهان زیر سیطره سیمرغ، تنها یک بار از وی به عنوان موجودی اهریمنی و شر نام برده می‌شود و آن در هفت‌خان اسفندیار است. گویا این سیمرغ، غیر از تنومندی و جادوانه بودنش، هیچ شباهتی به سیمرغ یاد شده که توتم خاندان رستم و زال است، ندارد. او حتی هیچ شباهتی به سیمرغ اوستا یا بندهشن یا حتی متون بعد از شاهنامه هم ندارد. چهره اهریمنی و پلید سیمرغ در هفت‌خان اسفندیار تا به جایی پیش می‌رود که برخی ریشه‌ای غیرآریایی و غیراوستایی برای آن جست‌اند. (رک نولدکه، ۱۳۵۱: ۲۹) البته خود فردوسی این سیمرغ را «جفت» نر آن یکی می‌داند:

بپرهیز از وی نباشد شگفت مرا از خود اندازه باید گرفت  
 که آن جفت من مرغ با دستگاه به دستان و شمشیر کردش تباه

(فردوسی: ۱۲۷۹ - ۱۲۷۸)

تصویری که از سیمرغ در این داستان از زبان «گرگسار» می‌شنویم به قرار زیر است:  
یکی کوه بینی سراندر هوا      براو بر یکی مرغ فرمانروا  
که سیمرغ گوید ورا کار جوی      چو پرنده کوهی است پیکارجوی  
اگر پیل بیند برآرد به ابر      ز دریا نهنگ و به خشکی هژیر  
نبیند ز برداشتن هیچ رنج      مراو را چو گرگ و چو جادو مسنج  
دو بچه است با او به‌بالای او      همان رای پیوسته با رای او  
چو او بر هوارفت و گسترد پر      ندارد زمین هوش و خورشید فرّ

(همان)

یاحقی از این پرنده به عنوان پرنده‌ای «اژدهاسان» و «اهریمنی» یاد می‌کند (رک یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۰۵) و هدایت نیز همین بر همین عقیده است. (هدایت، ۱۳۴۲: ۱ - ۱۹۰)

## ۲-۲- سیمرغ در دیگر حماسه‌ها

پس از شاهنامه، دنیای رنگارنگ حماسه رو به افول می‌نهد و شخصیت سیمرغ نیز، در این وادی، کم‌رنگ می‌شود. سیمرغ در منظومه‌های حماسی بعد از شاهنامه، تنها در سام‌نامه و گرشاسب‌نامه از کارکردی ویژه برخوردار است؛ در منظومه سام‌نامه، از سیمرغ توانا، زورمند و چاره‌گر شاهنامه خبری نیست؛ در واقع، در سام‌نامه از سیمرغ جز همان مرغ شگفت‌انگیز که به هنگام پرواز، پر و بالش جهان را تیره می‌کند، چیزی باقی نمی‌ماند. او به پرنده‌ای تبدیل می‌شود که برای نابودی دشمن خود از سام کمک می‌گیرد. در سام‌نامه، بعد از اینکه سام، طلسم جمشید را می‌گشاید، ناگهان مرغی عظیم‌پیکر می‌بیند که سیمرغ است و از او می‌خواهد که «ارقم‌دیو» را از بین ببرد؛ زیرا بچه‌هایش را نابود کرده‌است. (سام‌نامه، ۱۳۹۲: ۷ - ۴۲۶) سام می‌پذیرد و سوار بر سیمرغ به دشت «کلنگ»، جایگاه ارقم‌دیو، می‌رود و با راهنمایی و یاری او ارقم‌دیو را از پای درمی‌آورد. سیمرغ به پاداش این کار، با او پیمان می‌بندد که همواره از فرزندان و خاندانش محافظت کند. (همان: ۴۴۵) چهره سیمرغ در سام‌نامه نسبت به شاهنامه تغییر می‌کند و از مقام



او کاسته می‌شود. احمد طباطبایی علت این تغییر را تأثیرپذیری از فرهنگ عرب و تباهی نوع حماسه می‌داند که در پی آن، بیشتر موجودات شگفت و اساطیری ایرانی که مظهر روح پاک ایرانی است، اصالت خود را از دست می‌دهند و به شکل شیاطین و ارواح پلید اساطیر آن قوم ظاهر می‌شوند. (طباطبایی، ۱۳۴۷: ۵۰)

در گرشاسب‌نامه نیز، از جنبه تقدس و اهورایی سیمرغ خبری نیست؛ اما جنبه ظاهری و محسوس آن برجسته می‌شود. سیمرغ در این منظومه نقش خاصی ندارد و فقط یک‌بار در داستان ظاهر می‌شود. گرشاسب در سفر خود به اقیانوس هند، در جزیره «رامنی» به درختی می‌رسد که آشیانه سیمرغ است. این درخت شبیه درخت همه‌تخمه‌ای است که در اوستا آشیانه سیمرغ معرفی شده است. (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۵۳) در واقع، سیمرغ این منظومه، مانند سایر عناصر اساطیری آن، به همراه توصیف‌های اغراق‌آمیز صوری است که جنبه اساطیری پیدا می‌کند. جنبه اهورایی این مرغ در گرشاسب‌نامه تنها شاید کمک و راهنمایی راه‌گم‌کردگان باشد. او، ایشان را تیمار می‌کند و به سرمنزل مقصود می‌رساند:

چنین گفت کاین جای، سیمرغ راست که برخیل مرغان، همه، پادشاست...  
 چو گمراه بیند کسی روز و شب ز بی‌توشگی جان رسیده به لب،  
 از ایدر برد نزدش اندر شتاب به چنگال میوه، به منقار آب  
 به سوی ره راست باز آردش ز مردم که را دید، ناز آردش

(اسدی طوسی: ۲۱ و ۲۶ - ۲۴)

در منظومه «برزونامه»، جز اشاره‌ای کوتاه به سیمرغ نشانی از این پرنده اسطوره‌ای نیست؛ کک کوهزاد خطاب به رستم از پرورش زال به دست سیمرغ و از کمک‌هایش به خاندان زال می‌گوید. (برزونامه، ۱۳۸۲: ۲۴۶ و ۲۵۱)

در «فرامرزنه» سیمرغ راهنمای پراکنندگان و بهتر از جمله دانندگان شمرده شده است. در آنجا نیز، راه‌گم‌کردگان بیابان را به سرمنزل می‌رساند یا مرد بازرگان را که در دریا گرفتار آمده است، نجات می‌دهد و به ساحل می‌آورد.

در واقع، برخلاف شاهنامه، که در آن جنبهٔ متافیزیکی این اسطوره نمایانده می‌شود، در آثار پس از شاهنامه، به ویژه در سام‌نامه، سیمرغ رفته رفته به یک فرد مشخص از مرغان تبدیل می‌گردد که فقط از نظر جسمی از مرغان دیگر بزرگ‌تر است. (رک منزوی، ۱۳۵۹: ۶۷) نیز در این متون تنها از او نامی می‌ماند و دیگر از آن جنبه‌های اساطیری فوق‌العاده یا حکمت‌ها و پندها و پیشگویی‌های او اثری دیده نمی‌شود.

### ۳- شخصیت سیمرغ در عرفان

می‌دانیم که سیمرغ مقدس‌ترین پرنده در فرهنگ ایرانی-اسلامی است (نوحی، ۱۳۸۷: ۹۶) و بعد از اسلام این مقدس‌ترین پرنده، در فرهنگ ایرانی بارها ظاهر می‌گردد تا برای این فرهنگ نقش یک توتم «ملی» و «مذهبی» را بازی کند. (همان) سیمرغ در برهه‌ای از گذشته، اسطوره‌ای برای نجات و پاسداری از داشته‌های ما می‌شود اما در برهه‌ای، تجلی عقل‌کل، جبرئیل و خداوند می‌گردد. پیشتر به اینکه چرا یک پرنده توانسته به اسطوره‌ای چنین سترگ تبدیل شود، اشاره شد. میرچا الیاده نیز در این باره نظری کاربردی دارد. او می‌گوید: «برای یک زندگی مذهبی، اسطوره‌پردازی برای حیوانات بسیار اهمیت دارد. نتیجهٔ ارتباط با جانوران، سخن گفتن به زبان آنها و دوست آنها شدن، اتخاذ یک زندگی روحانی بسیار غنی و جدا از زندگی انسانی میرندگان معمولی است. از سویی دیگر، قدر و منزلت جانوران در دید انسان نخستین بسیار بالا است. آنها از رازهای زندگی و طبیعت باخبر هستند. حتی رازهای عمر طولانی و فناپذیری را می‌شناسند.... دوستی با جانوران و دانستن زبان آنها به نشانگان مینوی ارتباط دارد. (الیاده، ۱۳۷۴: ۶۱) این گونه است که حتی انسان‌هایی که به ظاهر اسطوره‌ای نیستند، مانند حضرت سلیمان (ع)، نیز که در ارتباط با پرندگان و حیوانات دیگر بود و چهره‌ای اسطوره‌ای می‌یابند.

سیمرغ به عنوان جانوری نیک، به کمک پرهایش که الیاده از آن به «اشیایی جادویی» تعبیر می‌کند (رک همان: ۱۰۶)، راه‌گریزی است برای پیوند زمین و آسمان. زیرا که حیات بدون راهگشایی به سوی جهان متعالی، ناممکن است. (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۹) دربارهٔ چرایی برگزیده شدن

سیمرغ به‌عنوان سمبل برتری و «وحدت وجود» در عرفان نیز، سخن کارل گوستاو یونگ ارائه طریق می‌کند: «پرنده، مناسب‌ترین سمبل تعالی است. این سمبل نماینده ماهیت عجیب شهود است که از طریق یک واسطه<sup>۱</sup>، عمل می‌کند.» (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۲۳) در عرفان، این اسطوره، در دو قالب دو شخصیت تجلی می‌یابد: نخست در متون عرفانی پیش از منطق‌الطیر و دوم اثر سترگ منطق‌الطیر سروده عطار:

### ۱-۳- متون عرفانی پیش از منطق‌الطیر عطار

دکتر شفیع کدکنی در مقدمه منطق‌الطیر عطار، زمان ورود سیمرغ به گستره عرفان را نامعلوم می‌داند و نخستین متونی را که سیمرغ در آنها رمزی از حقیقت بیکرانه الهی دانسته شده، آثار «احمدغزالی» و «عین‌القضات همدانی» معرفی می‌کند. (عطار، ۱۳۹۲: ۱۶۷) بی‌شک، شخصیت سیمرغ، برای گذر از حماسه به جهان عرفان، دچار دگردیسی‌هایی شد. او در این گذار، از رساله‌الطیرها و منطق‌الطیرها گذشت. پورنامداریان آغاز ورود به این گذار را رساله‌الطیر احمد غزالی می‌داند. (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۴۱۸) نخستین تغییر چهره سیمرغ بعد از حماسه‌ها، یگانه شدن اوست. دیگر از دوگانگی شخصیتی، نر و مادینگی و نیکی و پلیدی وی خبری نیست. تا جایی که این چهره یگانه، در صغیر سیمرغ سهروردی، تجلی‌گاه خداوند می‌گردد. (رک نوحی، ۱۳۸۷: ۹-۹۶)

- غزالی: آنچه از حماسه تا عرفان، به صورتی یک‌دست و همیشگی در اسطوره سیمرغ به چشم می‌آید، و او را از این لحاظ از سیمرغ پیش از حماسه ممتاز می‌کند، «سخنوری» و «پادشاهی» او است. سیمرغ در روند میانی تطوّر خویش از حماسه به عرفان، یعنی در منطق-الطیرها، نخست جلوه شاهی دارد. او «ملک» مرغان می‌شود و همه مرغان، فرمانبردار او هستند. هرچند پیشتر نیز، در شاهنامه و گرشاسب‌نامه، این موضوع وجود داشت و فردوسی هم از او به عنوان «مرغ فرمانروا» نام می‌برد؛

۱. مانند زال یا دهدد

اما در جهان حماسه، پادشاهی این اسطوره، فقط در حد یک اشاره است: «پس، ملک سیمرغ فرمود تا از ایشان پرسیدند که به چه مقصود آمدند؟ گفتند: «آمده- ایم تا تو ملک ما باشی که اَیَاکَ نَعْبُدُ وَ اَیَاکَ نَسْتَعین.» ملک سیمرغ گفت: «ایشان را بگویند که ما پادشاهیم اگر شما گویند و اگر نه، و اگر گواهی دهید و اگر نه، و ما را به خدمت و طاعت شما حاجت نیست، بازگردید.» (غزالی، ۱۳۵۳: ۳۰ - ۲۹)

- سهروردی: در نظر سهروردی، سیمرغ نماد وارستگان و پاکان است. او می‌گوید: «روشن‌روانان چنین نموده‌اند که هر آن هددهی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگویند و به منقار خود، پر و بال خود برکنند و قصد کوه قاف کند، سایه کوه قاف بر او افتد به مقدار هزارسال این زمان، که وَ اِنْ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تُعَدُّونَ و این هزارسال در تقویم اهل حقیقت یک صبحدم است از مشرق لاهوت اعظم. در این مدت، سیمرغی شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است. صفیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد، همه با وی‌اند و بیشتر بی‌وی‌اند... و این سیمرغ، پرواز کند بی جنبش؛ بپرد بی پر؛ و نزدیک شود بی قطع اماکن...» (سهروردی، ۱۳۹۱):

رسالة عقل سرخ سهروردی سهم بسزایی از شخصیت سیمرغ در این دوره را نشان می‌دهد چرا که داستان سیمرغ، پرورش زال و نبرد رستم و اسفندیار، از اجزا و مؤلفه‌های ساختاری آن به شمار می‌رود. (همدانی، ۱۳۸۸: ۱۴۸) در این رساله، صورت ظاهری یا تجسم مادی سیمرغ، به جبرئیل شباهت دارد. گویا «تمام صفت‌ها و قابلیت‌های سیمرغ در فرهنگ اسلامی، به جبرئیل تفویض شده است.» (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۳۰۹) در یکی بودن یا نبودن سیمرغ نیز، نظر وی جالب توجه است و به ذهن، «انسان کامل» را متبادر می‌کند. همان انسانی که طبق احادیث، زمین بی‌او نخواهد بود و تا اوی دیگری نیاید این یکی در جهان بماند:

«پیر را پرسیدم: «گویی در جهان همان یک سیمرغ بوده است؟» گفت: «آن که نداند چنین پندارد. و اگر نه، هر زمان سیمرغ از درخت طوبی به زمین آید و این که در زمین بود منعدم شود. چنانچه هر زمان سیمرغی نیاید، این که باشد، بماند...» (سهروردی، ۱۳۹۱: ۱۴)

- عین‌القضات: عین‌القضات همدانی نیز، اشاره‌ای به سیمرغ دارد. او در منشآت خود می‌گوید:  
 «جوانمردا! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند، چون به درگاه او رسیدند  
 سال‌های بسیار بار خواستند و بار نبود و اللّیتاوالتی جواب ایشان دادند که إِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنِ  
 الْعَالَمِينَ.» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۲۰۰)

### ۳-۲- منطق‌الطیر عطار نیشابوری

شخصیت سیمرغ، با پا نهادن به این وادی، به تکامل می‌رسد. «عطار، طرح کلی داستان خود را، از اجتماع مرغان برای اختیار پادشاه، شوق طلب و روی آوردن به حضرت سیمرغ و رسیدن اندکی از مرغان، یعنی سی مرغ، به درگاه سیمرغ و آنچه میان مرغان و ملک می‌رود در آغاز وصول آنها به درگاه، از رساله‌الطیر غزالی گرفته‌است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۴۲۰) مرغان، با طی مرحله‌ها یا زینه‌هایی و گذر از «بود» و «هست» خویش، در وجود سیمرغ «فنا» گشته و در آن اجازة بازتاب وجود خویش دارند. آنگاه است که «سی‌مرغ» می‌تواند خود «سیمرغ» شوند. آنان درمی‌یابند که حضرت سیمرغ، چون آینه است و هرکس تنها خود را در آن می‌بیند و درک می‌کند. این‌گونه است که سیمرغ نمادی از حق و حقیقت می‌شود. نماد وحدت و یکپارچگی. (رک ابوقداره، ۱۳۹۲: ۴۴) در کل آثار عطار، هشتاد و شش بار واژه سیمرغ و هفت بار واژه عنقا تکرار شده‌است. عطار علاوه بر این که سیمرغ را مظهر وجود حق و وحدت می‌داند؛ او را نماد همه چیز و همه وجود را «آثار صنع فرّ او» می‌خواند. عطار حتی سایه سیمرغ را زیبا می‌بیند. او معتقد است اگر وی جمال خویش بنماید، سایه‌ها یا صور پیدا در صحرای جهان را نیز از او می‌بینی و در می‌یابی که همه نقش‌ها، نقش او است.

### سیمای فرجامین سیمرغ

پس از بیان سیر تطوّر شخصیت سیمرغ به فراز و فرودهای شخصیت‌پردازی آن و ترسیم سیمای انجامین وی می‌رسیم. همان‌طور که در مقدمه این جستار ذکر شد، برای اجتناب از افتادن به وادی تکرار، عناصر شخصیت‌شناختی اسطوره سیمرغ را نه به شیوه آشنا و مرسوم، که

با رویکرد اسطوره‌شناسی بررسی خواهیم کرد. نیز از میان رویکردهای شش‌گانه اسطوره‌شناسی، نظریه «کنش‌گرای سه‌گانه» ژرژ دومزیل را بر می‌گزینیم؛ زیرا نظریه او به اسطوره‌های هند و اروپایی و به تبع آن، اسطوره‌های ایرانی نگاهی ویژه دارد و به طور کامل عناصر ریخت‌شناسی شخصیتی آن‌ها را واکاوی می‌کند. او با پژوهش در روند شخصیتی اسطوره‌های بسیاری از جمله: آناهیتا، فریدون، کاووس و جمشید که هر کدام از اسطوره‌های سترگ ادب فارسی هستند، توانست مرحله به مرحله زندگی آنان را با کنش‌ها و کارکردهای سه‌گانه خود منطبق سازد و ماهیت وجودی و سیمای ظاهری و حقیقی آنان را توضیح دهد. برای نیل به این مقصود، در ادامه چکیده‌وار دومزیل و نظریه شگرف او را معرفی می‌کنیم:

### دومزیل و قهرمانان سه‌گانه<sup>۱</sup>

ژرژ دومزیل در مارس ۱۸۹۸ میلادی در پاریس به دنیا آمد. در دبیرستان، لاتین و زبان‌شناسی آموخت و در دانشگاه نیز زبان‌شناسی خواند. او پژوهش‌های خویش را درباره اسطوره ابتدا با «لغت‌شناسی» شروع کرد و بر این اساس سعی کرد ساختارهای روایی اسطوره‌های هند و اروپایی را بررسی و مقایسه کند. سپس تحت تأثیر انتقادهای صورت‌گرفته بر آثار، نوشته‌ها و دست‌آوردهای جدید خود، دچار شک و تردیدهای بنیادین گشت و سرانجام، نظریه شگفت‌انگیز «کنش‌گرای» خویش را ارائه داد. وی پس از بازنشستگی در ایالات متحده اقامت گزید، سپس به فرانسه بازگشت و در اکتبر ۱۹۸۶ دیده از جهان فرو بست.

دومزیل، بر این باور بود که شخصیت یعنی همه ابعاد فکری و عملی اسطوره‌های هند و اروپایی - و به تبع آن ایرانیان - به سه گونه کلان قابل تقسیم است:

۱. از آنجایی که در زبان فارسی تعاریف مختلفی برای شخصیت‌های اصلی داستان و واژه‌های قهرمان و ضدقهرمان داده شده و واژه قهرمان بیشتر به معنای کلاسیک آن در داستان‌های حماسی به کار رفته و مقابل آن ضدقهرمان وجود دارد، اشاره می‌شود که اینجا، قهرمان مطابق واژه یونانی پروتاگون نیست و ضدقهرمان یا آنتاگون برای او متصور نمی‌شود. بلکه او خدایگان است. یعنی ابرقهرمانی که یک جنسیت ندارد و می‌تواند مرد یا زن باشد، دو در یک برهه تاریخی یا اسطوره‌ای بلامنازع است یعنی هیچ همتایی ندارد. و اگر دو قهرمان در آن واحد باشند به طور حتم یکی از آن دو محکوم به نابودی است.

- قهرمان شهریاری - دینمداری، که اداره اسرارآمیز و قاعده‌مند جهان را بر عهده دارد؛  
 - قهرمان شهسواری - قدرت، که عملکرد نیروی جسمانی و قدرت است که البته فقط  
 رزمی نیست؛

- قهرمان نوزایی - پیشه‌وری، که مرتبط با باروری با نتایج و تأثیرات آن، چون آبادانی،  
 سلامت، طول عمر، آسایش و جمعیت است. (رک دومزیل و دیگران ۱۳۷۹: ۳)

او در این باره می‌نویسد: «هند و اروپایی‌ها، دست کم مؤبدان و روشنفکران آنها، به دریافتی  
 رسیده بودند که پیرو آن، زندگی در تمام ابعادش، الهی و انسانی، اجتماعی و کیهانی و جسمی  
 و روانی به وسیله نقشی متنوع و هماهنگ از سه کارکرد اساسی هدایت می‌شود که می‌توان از  
 آنها با نام‌های حکمرانی، قدرت و باروری یاد کرد؛ نخستین آنها هدایت و قضاوت مسائل را  
 تضمین می‌کند، دومی به دفاع و حمله منتسب می‌شود و سومی قابلیت‌های گوناگونی دارد که  
 به بازتولید موجودات و سلامت آنها یا درمان و تغذیه و تقویتشان مرتبط می‌گردد.»  
 (نامورمطلق ۱۳۹۲: ۱۶۰) نیز او دو گونه قهرمان را تعریف می‌کرد:

۱- قهرمانی که فقط نمایان‌گر یک کنش یا در اصطلاح تک‌کنشی است؛

۲- قهرمانی که نمایان‌گر دو یا هر سه کنش است.

در واقع، برخی قهرمانان در سراسر حیات خود در یک داستان، یا تنها در یک کنش ایفای  
 نقش می‌کنند و در اصطلاح «تک‌کنشی» هستند یا در آن واحد در دو یا هر سه کنش نقش-  
 آفرین‌اند.

همچنین موضوعی شایان مذاقه است: از میان قهرمانان سه‌گانه دومزیل، بحث برانگیزترین  
 قهرمان، خدایگان کنش سوم بود که نقدهای بسیاری را نیز در پی داشت. زیرا وی، برخلاف دو  
 قهرمان دیگر، متعلق به طبقه‌ای خاص نبود، تعریف مشخصی نداشت و با گستردگی معنایی  
 فراوانی روبه‌رو بود. دومزیل در این باره اذعان می‌دارد: «قهرمان کنش سوم، خدایگان باروری با  
 نتایج و عواقب و تأثیرات گوناگون از قبیل خرمی، آبادانی، تندرستی، طول عمر، آسایش و آرامش،  
 کامرانی و جمعیت است» نیز خود او درباره این تشنت می‌گوید: «یکی از قدیمی‌ترین معارضانم،

آندره پیگانویل، قهرمان کنش سوم را انبانی می‌نامید که من هرچه از آن دو قهرمان دیگر نبود، در آن می‌ریزم، اما این من نیستم که این همه را یکجا گرد می‌آورم بلکه هند و اروپاییان چنین خواسته‌اند.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۲۱) بر پایه پژوهش حاضر، شخصیت سیمرغ، با تمام گستردگی عناصر شخصیت‌شناختی‌اش، قهرمانی تک‌کنشی است و به طور کامل، به کنش «نوزایی - پیشه‌وری» متعلق است. اینک مرحله به مرحله، به سیر تطور شخصیت سیمرغ می‌پردازیم:

۱- پیش از حماسه: سیمرغ در نخستین مرحله حضور در اسطوره‌ها، خدایگان نوزایی - پیشه‌وری است و در واقع، ایزدبانوی عامه مردم، و خدایگان طبقه سوم جامعه است. در این مرحله، او از سویی یادآور اسطوره «آناهیتا»، ایزدبانوی آب، است (رک کریمیان و افشار، ۱۳۸۷: ۵۷) که همانند وی با آب، آبادانی، فراوانی و باروری ارتباط دارد و از سویی سومین امشاسپند یعنی «اشی» را به یاد می‌آورد که ایزدبانوی توانگری است

- نیز داروی تمام دردها در درختی است ویسپویش نام، که سیمرغ بر آن می‌نشیند. یعنی، سیمرغ پزشکی می‌داند؛ به درمان تمام دردها واقف است؛ تمام داروها نزد وی به ودیعه گذاشته شده و می‌تواند سلامت و تندرستی را به همه ارزانی بخشد. گذشته از این، بسیاری خود سیمرغ را ایزدبانوی پزشکی و هم‌ردیف آناهیتا می‌دانند (رک همان، ۱۳۸۳: ۵۷) او را می‌توان با آخرین امشاسپند که آمرداد یا ام‌رتات نام دارد قیاس کرد. امرداد به معنی جاودانگی و بی‌مرگی است و این امشاسپند، مقدس‌گونه‌ای مادینه است. وی، در جهان خاکی، نگهبانی و سرپرستی گیاهان و رستنی‌ها را بر عهده دارد. او از بین برنده ضررها و امراض است و مظهر زوال‌ناپذیری و پابندگی خداوند (رضی، ۱۳۷۱: ۶۶۷) تا جایی که تا آخرالزمان، خبری از مرگ او نیست. (رضی، ۱۳۸۹: ۲۳) تمامی خصوصیات و مؤلفه‌هایی که از آمرداد ذکر شد، در سیمرغ وجود دارد و این ویژگی‌ها، بی‌شک، هر دو را به دو ایزدبانوی پزشکی تبدیل کرده‌است و همین امر، آنها را قهرمان یا خدایگان کنش سوم می‌کند.

- گذشته از آن، با هر بال زدن وی، موجود تازه‌ای پای به عرصه هستی می‌نهد. یعنی اوست که قدرت نوزایی دارد تا جایی که می‌توان او را ایزدبانوی باروری دانست. به علاوه، سیمرغ بر



درختی تنومند، سترگ و زیبا اقامت دارد که یادآور چنارها، سروها یا درختان کهن‌سالی است در برخی شهرها و آبادی‌ها روییده‌اند. درختانی که گاه آنچنان در ذهن مردم عامه مقدّس هستند که دخیل بر آن می‌بندند و از آن حاجت می‌خواهند. «... در بسیاری از روستاها و محلات شهرها، بر درخت‌های چنار دخیل می‌بندند و از آنها انتظار معجزه دارند. این معجزات معمولاً برای بچه‌دار شدن، از بیماری رهایی، رونق گرفتن کسب و کار و محصول یافتن زمین و پرمحصولی کشت و کار است.» (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲)<sup>۱</sup> گویی خصوصیات درخت ویسپویش، با درختان مقدس روییده در این سرزمین در هم آمیخته و به خاطر همنشینی، یکجا به سیمرغ بخشیده شده‌است. نوزایی، رونق کسب و کار، رونق کشاورزی، رهایی از بیماری و تأمین آسایش و آرامش، همه ویژگی‌هایی است که سیمرغ را خدای توده مردم و متعلق به کنش سوّم می‌کند. در دیگر متون پهلوی نیز این اسطوره شاخصه‌هایی دارد:

- آشیانه وی بر درخت «دورکننده غم» و «بسیار تخمه» است؛
- هر بار که سیمرغ بر درخت می‌نشیند دانه‌ها پراکنده می‌شوند و با باران به زمین می‌آیند؛
- در سایه این درخت، نه کوه قرار دارد که از آنها جوی‌های متعددی روان است؛
- نزدیک آشیان سیمرغ، هوم مقدس می‌روید که دشمن‌پیری، زنده‌کننده مردگان و بی‌مرگ‌کننده زندگان است.

در اینجا نیز خویش‌کاری سیمرغ، با خویش‌کاری وی در اوستا، چندان تفاوتی ندارد. او دیگر بار با گیاهی مقدس همنشین است، اما اینجا به خصوصیت تازه‌ای از وی نیز می‌رسیم. این درخت دورکننده غم است، پس سیمرغ دورکننده غم و شادی‌بخش می‌شود. در اساطیر زرتشتی، گیاه، چهارمین آفریده مادی در آفرینش است (هینلز، ۱۳۸۳: ۴۶۰) و در کتیبه داریوش، چهارمین آفریده معنوی شادی است: «خدای بزرگ است اهورامزدا، که آن آسمان را آفرید؛ که این زمین را آفرید؛ که انسان را آفرید؛ که شادی را برای انسان آفرید؛...» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۵) در واقع، ترکیب درخت شادی‌بخش، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی، چهارمین آفریده اهورامزدا است.

۱. نیز در این زمینه رک شمیسا، ۱۳۹۶: ۳ - ۷۲

شادی‌آفرینی از صفات اهورامزدا است که به سیمرغ تفویض می‌گردد. در واقع، سیمرغ، خدایگان طبقه سوم است و شادی بخشی او کاملاً با کنش سوم مطابقت دارد.

- نیز در سایه آن نه کوه رسته‌است و نه هزار و نه صد و نه جوی از آن جاری است. می‌دانیم که عدد نه در اسطوره‌های سرزمین‌های مختلف نماد کمال است. (رک هینلز، ۱۳۸۳: ۴۹۷) نیز از نه کوه تعبیر به نه فلک آسمانی کرده‌اند. (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۳۵۲) اما گذشته از آنچه یاد شد، کوه، جوی، آب و درخت همه نمادهایی از طبیعت هستند که سیمرغ با آنها در ارتباط است. این ارتباط نیز او را قهرمان بلامنازع کنش سوم می‌گرداند.

دوره حضور	متن	کنش	دلیل تعلق کنش
پیش از حماسه	اوستا	نوزایی پیشه‌وری	- ارتباط با گیاه و کشاورزی: زندگی روی درخت؛ - ارتباط با پزشکی: زندگی روی درخت درمان‌بخش؛ ارتباط با مظاهر طبیعت: آشیان داشتن میان اقیانوس؛ نعمت بخشیدن و فراوانی آوردن: با هر بال زدن؛ ارتباط با خرمی و آبادانی؛ نوزایی: با هر بال‌زدن وی موجودی نو زاده می‌شود؛ تأمین آسایش و آرامش انسان‌ها.
	متون پهلوی	نوزایی پیشه‌وری	- شادی‌بخش است: بر درخت ازبین‌برنده غم لانه دارد؛ با مظاهر طبیعی به‌ویژه آب، در ارتباط است؛ دشمن پیری است: هوم مقدس را دارد.

## ۲- در حماسه

از دیدگاه شخصیت‌پردازی دومزیل، در حماسه و به ویژه در شاهنامه نیز، با این‌که خویشکاری‌های بسیاری از این نقش به چشم می‌خورد اما در کل می‌توان او را قهرمان کنش سوم دانست. گاه به صورت جزئی به خصوصیتی از دو کنش شهریار و شهسواری او نیز بر می‌خوریم که البته بسیار اندک هستند.

- او به زال غذا می‌دهد و به همراه کودکان خویش او را می‌پروراند و با حمایت خویش به زال و رستم، آرامش و آسایش می‌بخشد و ایشان را به کامرانی، تندرستی و طول عمر می‌رساند. «تغذیه»،

«آرامش»، «آسایش»، «کامرانی»، «تندرستی» و «طول عمر» همه مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی هستند که دومزیل از ایشان به عنوان ویژگی‌های خدایگان کنش سوّم یاد می‌کند. (رک دومزیل، ۱۳۷۹: ۳)

- نیز اسطوره‌ما، پشتیبان و حمایت‌گر زال است. او این قهرمان را از آن خویش می‌داند و همه وقت، هرگاه که امنیت، سلامتی، آرامش و طول عمر زال یا وابستگان به وی به خطر می‌افتد، ظاهر می‌شود. و هر وقت که فراخوانده می‌شود آرامش، آسایش، کامرانی، تندرستی و طول عمر را هدیه می‌آورد؛ اینها، مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی هستند که دومزیل متعلق به خدایگان کنش سوّم می‌داند. (رک دومزیل، ۱۳۷۹: ۳)

- گذشته از این، سیمرغ، در حماسه نیز دانش پزشکی می‌داند. «امیل بنونیست، طی مقاله‌ای، درخصوص پزشکی ایرانی و یونانی نوشت که ایشان دارای سه گونه درمان بودند؛ یا با دعا، یا با دارو، و یا با جراحی.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۱) هریک از این نوع درمان‌ها یا گونه‌های پزشکی متعلق به قهرمان یکی از کنش‌ها است؛ پزشکی نیایشی یا درمان با دعا مخصوص خدایگان کنش شهریاری - دینمداری؛ پزشکی جراحی یا با حضور فیزیکی درمانگر متعلق به خدایگان کنش شهبواری - قدرت و پزشکی گیاهی یا درمان با دارو از آن قهرمان کنش سوّم یا پیشه‌وری است. (رک نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۱۶۹) در هر دو بار که سیمرغ در نقش یک پزشک ظاهر می‌شود، به زال دستور می‌دهد دارویی گیاهی را با شیر و مشک آمیخته گرداند و بر زخم‌ها ضماص کند. طبق آنچه بنونیست می‌گوید، درمان با دارو مربوط به قهرمان کنش سوّم است. علاوه بر آن، ارتباط با دارو، کشاورزی و آغشتن با شیر و مشک، رابطه با دامپروری را به ذهن متبادر می‌سازد. هم ارتباط با کشاورزی و هم ارتباط با دامپروری، سیمرغ را خدایگان کنش نوزایی - پیشه‌وری می‌گرداند. در این مرحله می‌توان سیمرغ شاهنامه را با «آشوبین‌ها» برابر دانست. آشوبین‌ها خدایگانی دوقلوست. یکی «سارنیا» که خدای ابرها است و دیگری «ویوسوات» که می‌تواند تغییر شکل داده «سوریا» یا الهه خورشید باشد. آشوبین «دارنده اسب‌ها»، «تربیت کننده اسب‌ها» و «اسب سواران» معنا می‌دهد. این دو، طلوع خورشید و پزشکی را نمایندگی می‌کنند و با کنش سوّم یعنی نوزایی - پیشه‌وری و با پیامدهای آن یعنی باروری، سلامت و فراوانی مرتبط هستند. (رک همان: ۱۶۵)

- همچنین در شاهنامه، رابطه سیمرغ با گیاه یا کشاورزی رابطه‌ای تنگاتنگ است که به آنچه گفته شد، محدود نیست. او، رستم را به درخت گز رهنمون می‌شود. در حقیقت، هم جایی که این درخت می‌روید را به خوبی می‌داند و هم از خاصیت آن با خبر است. همچنین، در باقی حماسه‌ها او بچه‌هایی دارد که به آن‌ها شیر می‌خورد و از ایشان مراقبت می‌کند. همان‌طور که بچگان خود را می‌پروراند دیگر انسان‌ها را نیز تیمار می‌کند و برایشان آب و خوراک می‌برد. تنها یک‌جا، در داستان رستم و اسفندیار به خوبی از وی برمی‌خوریم که چندان به قهرمان کنش سوم تعلق ندارد و آن جراحی است که پیش‌تر ذکر شد متعلق به خدایگان کنش دوم است. زیرا در جراحی، از نیروی بدنی استفاده می‌شود و آن نمایان‌گر قدرت است؛ البته، به سرعت به دارودرمانی بازمی‌گردد.

- سیمرغ پیشگویی و راهنمایی می‌کند. بررسی اسطوره‌های ملت‌ها نشان می‌دهد که یکی از بن‌مایه‌های مهم و اثرگذار در روند شکل‌گیری روایت‌های اساطیری، پیشگویی است. در این راستا، می‌توان گفت پیشگویی بیشتر در اختیار اشخاص برجسته بوده و افراد عادی، کمتر از آن بهره‌مند می‌شدند. پیشگوها بیشتر، یا خدایان و نیمه‌خدایان بوده‌اند یا کاهنان و الهه‌ها. (رک قنبری، ۱۳۹۴: ۱۵۰ - ۱۴۹) اما گاه پیشگویی را حیوانات انجام می‌دهند و از میان آنها، پرندگان بیش از همه نقش پیشگو داشته‌اند. (رک همان: ۱۵۵) پیشگویی اهداف مختلفی را دنبال می‌کند که از آن جمله می‌توان بشارت، اندرز و راهنمایی، هشدار شوم و گاهی اوقات آگاهی دادن را نام برد (رک همان، ۲ - ۱۶۰). از این میان، هشدار شوم خود به دو قسمت آگاهی از مرگ و آگاهی از ویرانی، بخش می‌شود. (رک: همان)

با توجه به آنچه ذکر شد، می‌توان گفت که سیمرغ الهه یا ایزدبانویی است که با تمامی اهداف گفته شده، پیشگویی می‌کند. درواقع، او هم بشارت‌گر است، هم اندرز می‌گوید و راهنمایی می‌نماید و هم هشدار شوم می‌دهد. به ترتیب، آرامش بخشیدن به زال هنگام تولد فرزند، مهربانی‌کردن و مادرانه اندرز دادن، برحذر داشتن از مرگ و حیات دوباره سپردن به رستم و سرانجام، پرده برداشتن از راز تیر گز و آسیب‌پذیری چشمان اسفندیار، همه از کارکردهایی است که سیمرغ را به کنش سوم مرتبط می‌سازد.

اما در شاهنامه چهره دیگری از سیمرخ نیز مشاهده می‌گردد و آن، در هفت‌خان اسفندیار است. این سیمرخ به طورکل با سیمرخی که سیر تطور و تکامل او را مرور می‌کنیم متفاوت است. او پیکری تنومند دارد، جنگاور است و در جنگ کشته می‌شود. این سیمرخ، در واقع، همه آنچه از ویژگی‌های قهرمان کنش دوم است را در خود دارد. جنگاوری، قدرت، دفاع و عدم تسلیم به تقدیر از خصیصه‌های خدایگان کنش شهسواری است.

دوره حضور	متن	کنش	دلیل تعلق کنش
در حماسه	شاهنامه فردوسی	پیشه‌وری نوزایی	- سیراب‌کردن و تغذیه: زال را بزرگ می‌کند؛ - تامین آسایش و آرامش: برای خاندان زال؛ ارتباط با پزشکی: هنگام زادن رستم و هنگام نبرد آخر؛ - ارتباط با دامپروری: شیردادن بچه و استفاده از شیر برای پزشکی؛ ارتباط با کشاورزی: درخت گز و داروهای گیاهی؛ تامین طول عمر: برای رستم در جنگ با اسفندیار؛ سلامت‌بخشی: برای رودابه هنگام زادن رستم.
	سام‌نامه	پیشه‌وری نوزایی	- تامین آسایش و آرامش: برای خاندان سام؛ مهربانی: با همه مهربان است؛
	گرشاسنامه	پیشه‌وری نوزایی	- ارتباط با مظاهر طبیعت: زندگی در میان اقیانوس هند؛ ارتباط با کشاورزی و گیاه: آشیان داشتن بر درخت؛ تامین آسایش و آرامش: برای در راه ماندگان؛ تغذیه و سیراب کردن: برای در راه ماندگان.
	برزنامه و فرامرزنامه	پیشه‌وری نوزایی	- تامین آسایش: بزرگ کردن زال؛ بخشیدن تندرستی: به خاندان رستم؛ راهنمایی و آرامش‌بخشی: نجات در بیابان ماندگان.

### ۳- در عرفان

چهره سیمرغ در متن‌های عرفانی پیش از منطق‌الطیر به کلی دیگرگون می‌شود تا جایی که کنشی را که این شخصیت به آن متعلق است تغییر می‌دهد. او «ملک» مرغان می‌گردد. پادشاهی که دیگر مرغان، خواسته یا ناخواسته، باید فرمان وی را بپذیرند. با دیگر مرغان، رابطه‌ای تعریف شده دارد و با ایشان حشر و نشر نمی‌کند؛ به قلّه قاف رفته است، بر جایگاهی رفیع دست یافته و کسی را یارای رسیدن به وی و همنشینی با او نیست. تمام آنچه ذکر شد از «پادشاه» و «فرمانروا» بودن گرفته تا «جایگاه برتر» و «قداست» نسبت به باقی مرغان، سیمرغ را قهرمان یا خدایگان کنش اول یعنی شهریاری می‌کند.

نیز، صفات او، یادآور جبرئیل و انسان‌های روحانی و بزرگی است که زمین از ایشان تهی نیست و اوتاد زمین و ابرار زمان هستند. او بیدارکننده خفتگان غفلت است که صدای او را همگان می‌شنوند. همه این اوصاف، سیمرغ را در ردیف «انسان کامل» قرار می‌دهد و او را وابسته به طبقه «روحانیان» می‌کند که خود به کنش اول یعنی کنش شهریاری و دین‌مداری تعلق دارد. در واقع در متن‌های عرفانی پیش از منطق‌الطیر، سیمرغ، خدایی است که بازتاب آسمانی و کیهانی انسان‌های فرمانفرما چون شهریاران، وزیران، کاهنان و مؤبدان شده و این امر او را یکی از خدایان کنش نخست می‌کند. (نامورمطلق و عوض‌پور ۱۳۹۵: ۶۸)

اما سیمرغ در نقش خدایگان کنش اول، دیری نمی‌پاید. از آنجا که قهرمان اسطوره‌ای باید به کنشی که بدان تعلق دارد بازگردد شاهد دگردیسی شگفت و دلفریبی از این اسطوره در منطق‌الطیر عطار هستیم. در منطق‌الطیر، تمام منم‌ها و بزرگی‌های سیمرغ که ناشی از تعلق آن به کنش نخست بود از بین می‌رود. سی مرغ، با مجاهدت و سیر و سلوکی عارفانه، خود، به اعلا درجه می‌رسند و چون به خویش نگاه می‌کنند، درمی‌یابند که سیمرغ شده‌اند. این سیمرغ، دیگر به یک کنش محدود مثل کنش شهریاری متعلق نمی‌شود. او به سیر سویدای «وحدت وجود» رسیده است و این باعث می‌گردد که شخصیتی باشد متعلق به همه؛ زیرا در مقام وحدت، دیگر شهریار و شهباز و زور و قدرتی وجود ندارد که سیمرغ را درگیر خود کند. مهم‌تر از آن، سی مرغ یا

سی پرنده از خویشتن، لذت‌های زودگذر و خواسته‌های بی‌شمار خود گذشته‌اند تا به آرامش، آسایش و سلامت جاودان برسند. اینان از خود مرده‌اند و در یک وجود دوباره متولد شده‌اند و این همان مصداق «موتوا قَبْلَ أَنْ تموتوا» است. سی مرغ نفس را کشتند تا دیگر بار در وجود سیمرغ زنده شوند و اینک، سیمرغ همه شده است و همه سیمرغ. متعلق به آحاد مردم است و از آن قداست ظاهری، رها و تهی است. این «تعلق به همه» و «وحدت» که از نوزایی سیمرغ شکل می‌گیرد بیش از هر چیز او را قهرمانی متعلق به کنش سوم می‌کند.

قهرمان	دوره حضور	متن	کنش	دلیل تعلق کنش
سیمرغ	در عرفان	رساله الطیرها	شهریاری	- قداست؛ ملکوتی و آسمانی بودن؛ ملک مرغان گشتن؛ آراسته بودن به انواع فضیلت: راستی و دادگری.
		آثار سهروردی	شهریاری	- پادشاه است؛ ارتباط با نیروی ماورایی و ملکوتی؛ قدرت پیشگویی دارد؛ قداست دارد؛ همتای فرشتگان و ملکوتیان است؛ هدایت بسیاری را برعهده دارد؛ واجب‌الاطاعت است و دیگر مرغان باید فرمانبردار او باشند.
		منطق الطیر	شهریاری	- ازلی و ملکوتی بودن؛ واجب‌الاطاعت بودن.

## نتیجه‌گیری

از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های زیبایی‌شناسی محتوایی، شخصیت‌شناسی و عناصر آن است. روش‌ها و رویکردهای شخصیت‌شناختی بسیارند. برخی همان شیوه‌های گذشته را می‌آزمایند و شخصیت‌های یک داستان را با تکیه بر آن، به ترازوی تطبیق می‌کشاند. برخی دیگر، گام فراسو نهاده رویکردهایی برمی‌گزینند که به ذات و ماهیت شخصیت نزدیک‌تر باشد تا از این راه کارکرد ارزشمندانه شخصیت را بهتر و بیشتر هویدا گردانند. جستار حاضر کوشید تا مرحله به مرحله، روند تطوّر شخصیت سیمرغ را در گذر از حماسه به عرفان مشخص سازد و برای هرچه کامل‌تر بودن، این سیر را با نگاهی به متن‌های قبل از حماسه، یعنی اوستا و متن‌های پهلوی آغاز کرد؛ در شاهنامه و متن‌های حماسی بعد از آن دنبال نمود و پس از بررسی آثار اشراقی - عرفانی، به منطق‌الطیر عطار نیشابوری رسید. در این راستا از رویکرد اسطوره‌شناسی کاربردی ژرژ دومزیل بهره برد و اثبات کرد که سیمرغ، قهرمان کنش سوم، یعنی کنش نوزایی - باروری است و خدایگان بلامنازع و بی‌شک توده و آحاد مردم. در واقع، اسطوره سیمرغ، طی دگردیسی خویش، صورت‌ها، کارکردها، باشندگی‌ها و ویژگی‌های کنش سوم را تجربه می‌کند و سرانجام به شخصیتی ثابت تبدیل می‌گردد که در همین کنش می‌ماند و ماندگار می‌شود.



## منابع و مآخذ

- ۱- آزادگان، جمشید. ادیان ابتدایی: تحقیق در توتمیسم. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، ۱۳۷۲.
- ۲- ابوقدره، زهره. از آهو تا هما. شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۹۲.
- ۳- اسدی توسی. گرشاسب‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴.
- ۴- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. زیر آسمانه‌های نور. تهران: نشر افکار، ۱۳۸۲.
- ۵- الیاده، میرچا. اسطوره؛ روایا؛ راز. ترجمه رؤیا منجم. تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۴.
- ۶- \_\_\_\_\_ دین پژوهی. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۷- اوشیدری، جهانگیر. دانشنامه مزدیسنا. تهران: نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
- ۸- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. به کوشش ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: نشر چشمه، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
- ۹- پوردادوود، ابراهیم. یشت‌ها. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
- ۱۱- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۱۲- دادگی، فرنیخ. بندهشن. ترجمه مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.
- ۱۳- دورکیم، امیل. صور بنیانی حیات دینی. ترجمه باقر پرهام. چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- ۱۴- دومزیل، ژرژ و دیگران. جهان اسطوره‌شناسی. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- ۱۵- راس، آلن‌ا. روان‌شناسی شخصیت. ترجمه سیاوش جمالفرد. تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۷۳.
- ۱۶- رستگار فسائی، منصور. فرهنگ نام‌های شاهنامه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۱۷- رضی، هاشم. دانشنامه ایران باستان. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
- ۱۸- \_\_\_\_\_ فرهنگ نام‌های اوستا. تهران: انتشارات فروهر، ۱۳۴۶.
- ۱۹- \_\_\_\_\_ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان. تهران: نشر بهجت، ۱۳۷۱.
- ۲۰- سام‌نامه. (نویسنده ناشناس). تصحیح وحید رویانی. تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۹۲.

- ۲۱- ستاری، جلال. اسطوره و حماسه در اندیشه ژرژ دومزیل. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- ۲۲- سهروردی، یحیی. قصه‌های شیخ اشراق. ویرایش جعفر مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز، چاپ نهم، ۱۳۹۱.
- ۲۳- شمیسا، سیروس. شاه‌نامه‌ها. تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۶.
- ۲۴- عطار، فریدالدین. منطق‌الطیر. به اهتمام: احمد رنجبر. تهران: نشر اساطیر، ۱۳۷۵.
- ۲۵- \_\_\_\_\_ منطق‌الطیر. مقدمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: انتشارات سخن، چاپ هشتم، ۱۳۹۲.
- ۲۶- عین‌القضات همدانی. نامه‌ها. به تصحیح عقیق عسیران، و علینقی منزوی. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۲۷- غزالی، احمد. داستان‌مرغان. به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۳.
- ۲۸- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. پیرایش: جلال خالقی‌مطلق. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۴.
- ۲۹- کریمی، یوسف. روان‌شناسی شخصیت. تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۰.
- ۳۰- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۲. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۳۱- کمبل، جوزف. تو، آن هستی. ترجمه مینا غرویان. تهران: دوستان، ۱۳۹۴.
- ۳۲- \_\_\_\_\_ قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۳۳- کویاجی، جی.سی. اسطوره‌های ایران و چین. ترجمه کوشیار کریمی‌طاری. تهران: نسل نواندیش، ۱۳۷۸.
- ۳۴- مختاری، محمد. حماسه در رمز و راز ملی. تهران: دانشگاه، ۱۳۳۸.
- ۳۵- مک کی، رابرت. داستان: ساختار، سبک و اصول فیلم‌نامه‌نویسی. ترجمه محمد گذرآبادی. تهران: نشر هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳۶- منزوی، علینقی. سیمرغ و سی‌مرغ. تهران: انتشارات سحر، ۱۳۵۹.
- ۳۷- میرصادقی، جمال. عناصر داستان. تهران: انتشارات سخن، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- ۳۸- میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر شاعری. تهران: کتاب مهناز، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- ۳۹- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضیلی، به کوشش ژاله آموزگار و مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- ۴۰- نامورمطلق، بهمن و بهروز عوض‌پور. اسطوره و اسطوره‌شناسی نزد ژرژ دومزیل. تبریز: نشر موغام، ۱۳۹۵.

- ۴۱- نامورمطلق، بهمن. درآمدی بر اسطوره‌شناسی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۲.
- ۴۲- نوحی، زهت. مرغان گویا. تهران: نشر ترفند، ۱۳۸۷.
- ۴۳- نولدکه، تنودور. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ‌علوی. تهران: انتشارات سپهر، ۱۳۵۱.
- ۴۴- واحد دوست، مهوش. نهادینه‌های اساطیری از شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۹.
- ۴۵- هدایت، صادق. نیرنگستان. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۴۲.
- ۴۶- هینلز، جان راسل. شناخت اساطیر ایران. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۳.
- ۴۷- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر و داستان چهره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.
- ۴۸- یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبل‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: انتشارات جامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.

## مقاله‌ها

- ۱- رسایی، سید فرزین و حسن علی عباس‌پور اسفدن. بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی. فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی، سال هجدهم، شماره ۴۳. بهار ۹۹. صص ۹۴-۵۵.
- ۲- حسن‌لی، کاووس و زهرا پیرصوفی املشی. بررسی انتقادی مقالات علمی - پژوهشی با موضوع «شخصیت و شخصیت‌پردازی» در ادبیات داستانی. فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی. سال ۱۰. شماره ۳۹. پاییز ۹۶. صص ۱۰۰-۶۱.
- ۳- طباطبایی، احمد، سیمرخ در چند حماسه ملی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، دوره ۸، شماره ۳۷، بهار و تابستان ۱۳۴۳، صص ۵۱-۴۴.
- ۴- فراستی، محمدرضا و حمید حسن نژادکاشانی، سیمای سیمرخ در شاهنامه، اوستاوتون‌پهلوی، آموزش‌زبان-و ادب‌فارسی، دوره بیستم، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۴.
- ۵- قنبری، ندا، بررسی تحلیلی عنصر پیشگویی در اساطیر ملل، فصلنامه پارسه، سال ۱۵، شماره ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۷۶-۱۴۹.
- ۶- کریمیان، حسن و زهرا افشار. تأثیر اندیشه‌های دینی بر پزشکی ایران باستان و استمرار آن در پزشکی اسلامی، فصلنامه اخلاق پزشکی، سال ۲، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۷، صص ۸۳-۵۳.

## Investigating Simorgh Characterization in Epic and Gnosticism

Farahnaz Farhadi<sup>1</sup>, Ali-Asghar Halabi Ph.D.<sup>2</sup>

### Abstract

Persian myths, represented in the traditional, epic and gnostic texts for years, serve as the best model for analysis of characters due to their undergoing remarkable changes, their genuineness and their justifying power. "Simorgh" should be considered as the most distinguished example that fully reflects Iranian myths due to its sacred, mysterious and multifaceted nature: Contemporary mythologist, Joseph Campbell, believes that phoenix will change into a creature to be so easily followed by human beings. The study at hand focuses on the chronology of changes in personality of phoenix in transition from epic to Gnosticism. Hence, the elements of personality and the words and deeds of the legendary bird was investigated, while contemplating on what is attributed to it or the way it is described. The findings of this research introduce simorgh as a multifaceted personality, which can be called as the "Fertility-Renaissance" hero or Goddess.

**Keywords:** Simorgh, Epic, Gnosticism, Elements of Characterization.

---

1. PhD student in Persian Language and Literature ,Islamic Azad University, Tehran Central Branch, Tehran, Iran.

Email: FarahnaFar61@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Tehran Central Branch, Tehran, Iran. (Author)

Email: Ali.Halabi@iauctb.ac.ir